

جزوه تربیت قرآنی

دانشگاه فردوسی مشهد

تابستان ۹۲

بسمه تعالی

خدای را سپاس که رحمت خویش را در ابر بارور کلامش انباشته و آن را به سوی زمین های مرده رانده است تا در حلقوم خشکیده هر درهای به قدر عطش آن ببارد و در تن زمین مرده ای به قدر پاکیزگی اش نفوذ کند و آن را پس از مرگش زنده کند و به سایه سار "درختان پاک" بسپارد.

تربیت و ضرورت آن:

مساله تربیت مساله ای است که تا پایان عمر انسان ضروری است و حتی اگر پدر و مادر انسان در تربیت انسانی کوشش نکرده باشد وظیفه خود اوست که برای تربیت خود قیام کند. علی (ع) می فرماید: ای مردم تربیت خود را به عهده گیرید و با تربیت رفتار و گفتار خود را تحت کنترل درآورید. در توضیح باید گفت که هر انسانی دارای شاکله ای است که به رفتار و گفتار او خط می دهند ولی اگر انسان شاکله اش را با اختیار خود نساخته باشد رفتار و گفتارش تحت کنترل او نخواهد بود و چه بسا افرادی را می بینیم که رفتاری از آنان سر می زند و خودشان از انجام این رفتار شرمند می باشند این شرمندگی نشان می دهد که اختیار نفس در دست آنان نیست بلکه اختیار آنان در دست نفس است که به صورت عادت درآمده و هر جا که خواست انسان را می برد. حال در این جمله حضرت می فرماید: ممکن است دیگران برای تربیت شما کاری نکرده باشند ولی شما نباید فرصت را از دست بدهید و به بهانه این که دیر شده شان از زیر بار مسئولیت خالی کنید بلکه باید خود برای تربیت نفس قیام کنید و با تربیت نفس رفتار و گفتار خود را مهار کنید و نگذارید کارهایی که به صورت عادت درآمده انسان را به هر طرف ببرد. گذشته از بیان ضرورت تربیت از همان آغاز تا پایان زندگی کتاب بزرگ ما مسلمانان دارای روشهای تربیتی است که انسانها با سرچشمه قرار دادن آن در زندگی آنطور که شایسته آنهاست زندگی می کنند.

حضرت علی (ع) می فرماید: "لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانها لا يعينك عليها الا الجدة" غرر الحكم، ص، ۸۱۸،

" لحظه ای از تلاش برای اصلاح نفس خویش کوتاهی نکن که هیچ کس تو را در این امر مهم جز خودت یاری ندهد "

اهمیت پیروی از تربیت قرآنی

بر اساس بینش صحیح در جهان بینی الهی انسان مخلوق خداوندگار عظیم جهان است (ر.ک رحمان ۳/۱۴، نحل/۴، انسان ۲/....) و زمان هایی گذشته است که او چیزی نبوده است تا حتی از او ذکری ویادی شود

(دهر/۱) خالق حکیم بر اساس حکمت و تدبیر خویش او را به بهترین صورت و در نیکو ترین شکل خلقت آفریده. (تین ۴) و بر آفرینش خویش تبریک گفته است (مومنون ۱۴) پس برای شناخت این موجود عظیم هدف آفرینش چگونگی شخصیت او و نیز برنامه های زندگی دنیایی و راه به سعادت رسیدن وی کسی جز خالق نظام احسن شایستگی سخن گفتن و اظهار نظر نخواهد داشت و به طور قطع هرگونه ابراز نظر و ارائه ی طریق که از منبع وحیانی سرچشمه نگرفته باشد مبهم و دارای نواقص بسیار است چه اوست که علم اولین و آخرین را داراست و از گذشته ی دور تا آینده ی نامعلوم جهان را می داند از این روست که قرآن کریم از جانب خالق متعال کتاب هدایت انسان خدا پیشه و متقی معرفی شده است (بقره/۲) و کسی را که خدا هدایت کند راه یافته ی حقیقی است (کهف/۱۷) و هیچ روش دیگری روش جامع و کاملی نیست مگر آن که نشأت گرفته از کتاب قوانین اصلی خلقت و مطابق با واقع هستی جهان و انسان باشد و آن تنها و تنها قرآن مجید است که پروردگار عالم آن را تبیاناً لکل شیء (نحل/۸۹) قرار داده است

تربیت در قرآن

تعلیم و تربیت در آموزه های قرآنی از جایگاه ویژه و پایگاه بلندی برخوردار است و به عنوان اصلی ترین وظیفه انسان های الهی و بزرگ در اندیشه دینی و قرآنی، مورد توجه قرار دارد، در واقع توجه به حقیقت دینداری نشان می دهد که در واقع دین آمده است تا انسان ها را به سمت هدف مطلوبی که خداوند برای آنها ترسیم کرده پیش ببرد و در واقع این همان معنای تعلیم و تربیت الهی است. هر چه به آیات قرآن نگاه می کنیم و هر چه در مفاهیم دینی تأمل میکنیم درمی یابیم که مسئله تعلیم و تربیت به طور عمومی و به طور خاص تربیت مبتنی بر آموزه های دینی و قرآنی و حقایق الهی و ملکوتی، اصلی ترین و محوری ترین هدف در ارسال رسل، فرستادن پیامبران و آمدن کتاب های الهی و مجموعه تاریخ دین و دینداری است.

مفهوم شناسی

تربیت اسلامی عنوانی است که استعمال فراوان یافته و برای نشان دادن طرح اسلام در ساختن و پرداختن انسان به کار می رود.

واژه تربیت از ریشه ی "ربو" و باب تفعیل است در این ریشه معنای زیادت و فزونی اخذ شده است و در مشتقات مختلف آن می توان این معنا را به نوعی باز یافت. مثلاً به تپه "ربوه" گفته می شود زیرا نسبت به سطح زمین بر آمده است. "ربا" نیز از آن رو که زیادتی بر اصل مال است به این نام خوانده می شود.

واژه تربیت با توجه به ریشه آن به معنی فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است و از این رو به معنی تغذیه طفل به کار می رود. اما علاوه بر این، تربیت معادل تهذیب نیز استفاده شده که به معنی زدودن

خصوصیات ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال نظر بر آن بوده که تهذیب اخلاقی، مایه فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این حیث می توان تهذیب را تربیت دانست

تمثیل تربیت در قرآن

تمثیل، صورتی از اندیشیدن و شکلی از سخن گفتن است که در آن، همانندی میان دو چیز مورد نظر است. در تمثیل، می کوشیم ویژگی ها و احکام یک شیئی شناخته شده یا مأنوس را به شیئی ناشناخته یا نامأنوسی نسبت دهیم و به این طریق بشناسیم یا مأنوس کنیم.

بهره وری از تمثیل در نظام های تربیتی همواره رایج بوده و بیش تر در ایجاد انس ذهنی نقش داشته است

در حد اشاره سه نمونه از رایج ترین تمثیل های تربیت در قرآن را ذکر می کنیم

۱) نمونه اول، تمثیل تربیت به "صناعت" است از صناعت درجایی سخن رفته است که خداوند با موسی (ع) در باره دوران نوزادیش سخن می گوید (طه/۳۹) در این تمثیل تربیت آدمی به منزله ساختن یک شیئی در نظر گرفته شده است بنابه مقتضای این تمثیل، کار اصلی در جریان تربیت به عهده مربی است و دست او در این امر تقریباً باز است. برحسب این تصویر، تربیت هم چون ساختن یک صندلی از چوب است که در آن نجار می تواند هر صورتی را به چوب بدهد.

نمونه دوم، تمثیل تربیت به "رشد" یا "رویاندن" است (ابراهیم/۳۴-۳۵، بقره/۲۶۱ و...) در این تمثیل، تربیت آدمی به منزله رویاندن یک گیاه است. در این تصویر، دست مربی، بسته تر از تصویر نخست است. آنچه آدمی قرار است آن بشود، در خود او به منزله قوه ها و استعداد ها ریشه دوانده است. مربی باید بکوشد باغبان خوبی باشد و شرایط مناسب را پدید آورد. به عبارت دیگر، آدمی در این تصویر، خود رو به کمال و فعلیت دارد، کافی است راه او هموار شود و موانع از سر راهش برداشته شود.

در قرآن هر دو تمثیل "صناعت" و "رشد" یا "رویاندن" مورد توجه قرار گرفته اند

نمونه سوم، تمثیل انسان به انسان " است در تمثیل صناعت انسان را به شیئی جامدی مانند می کنند که شکل پذیر است و در تمثیل رویاندن، به دانه ای نباتی که استعداد های معینی برای فعلیت و کمال دارد. چنان که گذشت، این تمثیل ها از نشان دادن آن چه در جریان تربیت آدمی می گذرد ناتوانند و لذا گاه لازم است نوعی "انسان وارگی" به اندام این اشیاء پوشانده شود تا بتوانند حکایت از وضع آدمی داشته باشند، هم چون زرعی

که خود را آبیاری می کند. اما گویا ترین تمثیل ها در مورد انسان ، آن هایی هستند که از جلوه های خود وی بر گرفته شده باشند. براین اساس در قرآن از تمثیل انسان به انسان بهره جسته شده است "و خداوند مثل دومرد را زده است که یکی گنگ است و کاری از دستش بر نمی آید و بار معاش و زندگی او بر دوش خواجه اش سنگینی می کند و هر جا او را روانه سازد با دست پر باز نمی گردد و آن دیگری با زبانی فصیح و بلیغ سخن می گوید و به عدل و داد فرمان می دهد و خود نیز بر راه راست و درست گام می زند (نحل/۷۶)

چنان که پیداست در این آیه دو فرد باهم مقایسه شده اند که یکی برده زیر دست و ناتوانی است که از خود رأی دارد و نه قدرت بیانی و نه کار دانی که روزی خود را به کف آورد او ناتوان، متکی و وابسته است دیگری فرد آزادی است که نه تنها باری به دوش دیگری نیست بلکه با توانایی خویش دیگران را نیز به مشی صحیح و عادلانه فرا می خواند .

این تمثیل نشان می دهد که جریان تربیت آدمی قائم به پایه هایی چون شناخت صحیح، انتخاب، عمل و مسوولیت اجتماعی آن فرد است در مقابل تربیت نیافتگی مبتنی بر پایه هایی است چون تعطیل دستگاه عقل و اراده و انتخاب و تبدیل کردن خود به پشته ای از بار که تنها باید او را بردوش کشید .

در این تمثیل نقش خود فرد علاوه بر استعداد های بالقوه و مریبان به طور قابل توجهی روشن و پررنگ می گردد.

تصویر کلی قرآن از انسان

دگرگون کردن آدمی و انگیختن تحولی در او بدون داشتن تصویر و توصیفی از وی میسر نیست. از این رو در هر نظام تربیتی، توصیف انسان به منزله سنگ بنای آن است زیرا همه اجزای یک نظام تربیتی از مفاهیم، تمثیل ها، اهداف، اصول، روش ها و مراحل تربیت به نحوی ناظر به وضع انسان است .

این که انسان را به کدام مقصد باید رهنمون شد، حرکت او به این مقصد چگونه است و به طور کلی انسان چگونه موجودی است و از چه وضعیت وجودی بر خوردار است .

تصویر آدمی در قرآن نشان می دهد که :

۱. انسان دارای روح است .

روح منشأ حیات در هستی است و در پیکر پرداخته شده آدمی، حیات انسانی ایجاد می کند. این جلوه ی روح حیاتی را پدید می آورد که میان انسان ها مشترک است. جلوه دیگری برای انسان ممکن است پیش آید این جلوه در گرو ایمان آدمی به خدا و نفوذ عمیق آن در دل اوست. با ظهور این جلوه از روح نیز حیاتی تازه در انسان نمودار می شود که از آن به حیات پاک (حیات طیبه) تعبیر شده است.

۲. انسان دارای نفس است.

((نفس)) حاکی از شخصیت آدمی (یعنی مجموعه بدن و روحی که به آن تعلق گرفته) است و می توان از آن به ((حقیقت وجود)) انسان تعبیر کرد. به این معناست که در لحظه مرگ خطاب به آدمی گفته می شود: ((جان(نفس) از پیکر تهی کنید.))

۳. انسان دارای فطرت است.

فطرت و الفاظ معادل آن حاکی از نوع معینی از معرفت و میل است که در ضمیر آدمی ریشه دارد؛ معرفت و میل ربوبی. یعنی همان خلقت ویژه ی انسان که در نهاد او گرایش و شهود نهفته است.

۴. انسان دارای عقل است.

در لغت عرب ((عقل)) به معنای ((بند)) و ((بازداری)) است. از واژه ی متضاد عقل نیز می توان برای فهم دقیق تر آن کمک گرفت. متضاد کلمه ی عقل، در لغت عرب ((جهل)) و جهل در اصل به معنای ((عمل بدون تأمل)) یا ((عمل ناسنجیده)) است. به عبارت دیگر، همان طور که در کلمه ی عقل، مفهوم بازداری و کنترل مفید و ثمر بخش نهفته است، واژه ی جهل، حاکی از ((بی گدار به آب زدن)) است و چنین عمل غیر متفکرانه ای، عموماً به نتایجی زیان بار منجر می شود. در حد لغت، هم خود واژه ی عقل و هم واژه ی مقابل آن یعنی جهل، حاکی از آن اند که عنصر اساسی در واژه ی عقل ((بازداری)) است؛ بازداری لازم برای تأمین سنجیدگی و پختگی.

عقل به سبب کنترل و بازداری در مقام شناخت و عمل، مایه ی هدایت و راه جویی آدمی به مبدأ هستی است و این با کمترین سرمایه ی عقل، یعنی گمان نیز تا حدی قابل نیل است، لذا کسی که به این هدایت دست نیابد، از عقل ورزی بازمانده است.

۵. انسان دارای اراده و اختیار است

آرایش نیروهای مؤثر بر آدمی، در آیات قرآن به نحوی ترسیم شده است که هیچ یک از آنها با انسان رابطه‌ی جبر و قهر ندارد. از مشیت الهی - که هیچ حول و قوه‌ای بدون آن ظهور نمی‌کند - تا ملائکه و شیاطین و تا نظام‌های حکومتی، فرهنگ‌های اجتماعی، شخصیت‌های برجسته‌ی جامعه، نظام‌های خانواده، توارث، هیچ یک به نحوی ترسیم و تبیین نشده‌اند که حاکی از مناسبتی با فرد آدمی باشند تا وی را خلع اراده کنند.

موازنه‌ی نیروهای مؤثر بر آدمی به نحوی نیست که جایی برای اراده و اختیار او باقی نگذارد. به میزانی که آدمی از امکان اراده و اختیار برخوردار است، به همان اندازه مسؤول اعمال خویش نیز خواهد بود.

۶. انسان دارای هویت فردی و جمعی است

توصیف انسان در قرآن، صرفاً به منزله "فرد"، فردی بریده و مجزا، انجام نپذیرفته، بلکه رابطه او با جمع و امتی که در آن زندگی می‌کند، به منزله وجهی اساسی از هویت او در نظر گرفته شده است.

از آن جا که آدمی، دو دسته عمل دارد (اعمال فردی و جمعی)، هویت او نیز که محصول عمل اوست، دو چهره خواهد داشت که از آنها می‌توان به عنوان چهره فردی و چهره جمعی هویت آدمی یاد کرد.

اعمال فردی: اعمالی که آثار مستقیم و مشهود آنها از حد خود فرد تجاوز نمی‌کند

اعمال جمعی: اعمالی که موج دارند و از حد فرد در می‌گذرد و او را با دیگران و دیگران را با او در پیوند می‌نهند. این دسته از اعمال آدمی، بستری است که هویت جمعی به تدریج در آن شکل می‌گیرد.

هنگامی که اعمال انسان، فردی و جمعی بود، احضار آدمیان در قیامت برای ارزیابی هویت آنان نیز فردی و جمعی خواهد بود و به دنبال آن، جزای آنان نیز، هم شأن فردی و هم شأن اجتماعی خواهد داشت. از این رو گاه در قرآن گفته می‌شود: "هیچکس بار دیگری را به دوش نخواهد کشید" (شأن فردی)، و گاه گفته می‌شود "باید از بارهای کسانی که آنها را از روی نادانی گمراه کردند، به دوش کشند" (شأن جمعی).

۷. انسان کامل موجودی مرتبط با خداست

در اندیشه‌ی قرآنی، میان خدا به عنوان سرچشمه‌ی نهایی وجود انسان و محور جهان خلقت با انسان به عنوان نماینده‌ی جهان هستی، رابطه‌ای بسیار نزدیک، دو طرفه و متقابل وجود دارد.

این ارتباط، از طرف خدا به عنوان پروردگار (رب)، متضمن همه ی تصور های وابسته به جلال و سلطه و قدرت مطلق و از سویی رحمت بی انتها، محبت و نزول نعمت های بی شمار است، و از طرف انسان به عنوان "بنده" (عبد) متضمن دسته ای از تصورات مانند فروتنی، خضوع، عبادت و فرمانبرداری مطلق است.

انسان حقیقی جز با یاد خدا با چیز دیگر آرام نمی گیرد: "الا بذكر الله تطمئن القلوب" "خواست های او بی نهایت است، به هر چه برسد از آن سیر و دل زده می شود، مگر آن که در آرامکده ی یاد الهی دل به قدرت بی انتها، علم بی پایان و مشیت نیک خداوند بسپرد و رضای خویش در رضای او بیند.

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" (انشقاق/۶)

۸. انسان فناپذیر است.

به طور کلی تعهد، مسئولیت، مکلف بودن و وظیفه مندی انسان در برابر خدا به دلیل آن است که انسان موجودی است که با ابدیت پیوند خورده است (نه با ازلیت) لذا اعمال او در این دنیا، شاکله ی زندگی او در سرای دیگر را تشکیل می دهد (چنان که پیش تر بدان اشاره کردیم)

در بینش قرآنی، انسان با مرگ نابود نمی شود و بعد از یک تحول بزرگ دوباره برای پاسخ گویی و رسیدن به کیفر و پاداش حاضر می شود.

در جهان بینی قرآنی انسان در برابر تمام نعمت ها و شناخت آن ها و بهره برداری صحیح از آن ها متعهد و مسؤول است. این تعهد، مسئولیت و بازپرسی از اعمال و رفتار در مورد همه انسان ها اتاق می افتد و در قیامت خطاب می رسد که همه را نگه دارید که باید مورد سؤال قرار گیرند. "وقفوهم انهم مسؤولون" (صافات/۲۳)

افزون بر این ویژگی های مذکور انسان در آیات قرآن دارای دو جنبه ملکی و ملکوتی بوده و سرشت هر انسانی می تواند خاستگاه الهی و متعالی و یا منبع تمایلات طبیعی و پست باشد.

اهداف تربیتی قرآن

تعدادی از واژه های قرآن نشانگر اهدافی است که انسان باید به آنها دست یابد و در جهت رسیدن به آن ها گام بردارد. مهم ترین این واژه ها عبارتند از: رشد، طهارت، حیات طیبه، هدایت، عبادت، تقوی، قرب، رضوان، اقامه قسط، فلاح، تفکر و تعقل، استقلال و عزت جامعه اسلامی، تعاون، تزکیه و تهذیب و صحت، قوت و نظافت

۱- این واژه ها ناظر به اهداف هستند ۲- این واژه ها هم عرض نیستند

میان اهدافی که این کلمات بیان می کنند دو گونه ارتباط برقرار است: ارتباط طولی، ارتباط عرضی.

ارتباط عرضی اهداف

این اهداف می توانند کنار هم قرار بگیرند به عبارت دیگر نسبت به هم از نوعی استقلال برخوردارند. این دسته از اهداف ناظر به شئون مختلف انسان اند. به عنوان مثال برای نمونه ای از اهدافی که نسبت به هم ارتباط عرضی دارند میتوان به «تعاون» و «فکر» اشاره کرد. اولی هدفی ناظر به شأن اجتماعی و دومی هدفی ناظر به شأن فکری است.

ارتباط طولی اهداف

نمی توانند در کنار هم و مستقل از هم در نظر گرفته شوند بلکه هدفی در طول اهداف دیگر قرار گرفته، همواره با همه آنها همراه است. به عنوان مثال هدف «قرب» با دو هدف «تعاون» و «تفکر» ارتباط طولی دارد؛ نمی توان این دو هدف را مستقل از «قرب» فرض کرد، بلکه همواره سایه ی آن بر دو هدف مزبور قرار خواهد گرفت. این ارتباط بیان گر آن است که دو هدف تعاون و تفکر باید در مسیر رسیدن به قرب مورد تفکر قرار گیرند. پس می توان گفت «قرب» هدف نهایی و آن دو اهداف واسطی هستند. بر این اساس دو دسته هدف خواهیم داشت: اهداف واسطی و اهداف نهایی (غایی).

اهداف واسطی: اهدافی که هم عرض هم واقع می شوند.

اهداف غایی: اهدافی که در راس اهداف دیگر قرار می گیرند.

اهداف

اهداف واسطی

اهدافی هستند که هم عرض هم واقع می شوند. هر یک ناظر شأن خاصی از شئون انسان است. این اهداف در کنار یکدیگر قرار می گیرند و با هم رابطه ی عرضی دارند که عبارتند از: صحت قوت و نظافت (شأن جسمی)، تفکر و تعقل (شأن فکری)، تزکیه و تهذیب (شأن اخلاقی)، اقامه ی قسط (شأن اقتصادی)، تعاون (شأن اجتماعی)، استقلال و عزت جامعه اسلامی (شأن سیاسی).

اهداف نهایی

اهدافی هستند که در رأس اهداف دیگر قرار می گیرند. اختصاص به شأن معینی ندارند و همه شئون آدمی را در بر می گیرند و عبارتند از: هدایت و رشد، طهارت و حیات طیبه، تقوی، قرب و رضوان، و عبادت.

اهداف نهایی

۱- هدایت و رشد

در ارتباط با انسان هدایت در دو مرحله انجام می پذیرد: الف) نمودن ب) پیمودن
الف) نمودن راه

در این نوع هدایت (مرحله اول) راه و بی راه از هم شناسانده می شوند. این نوع هدایت شامل هدایت رسولان و هدایت نظری و هدایت فطری خواهد بود، زیرا در هر دو «نمودن» راه انجام می پذیرد.

ب) پیمودن راه

در نوع دیگر هدایت (مرحله دوم) تنها نمودن راه مد نظر نیست بلکه پیمودن راه مورد توجه قرار دارد. هادی در این معنا کسی نیست که تنها راه را نشان دهد بلکه کسی است که راه را برود و هدایت شونده را به دنبال خود ببرد. هدایت به عنوان هدف نهایی همین نوع هدایت است، البته نیل به این هدف نهایی و دست یافتن به هدایت در این، درگروی پذیرفتن هدایت نخست است. اگر انسان بادیدن راه در آن گام گذاشت و به تکاپوی مقصد برخاست هدایت نوع دوم جلوه گرمی شود.

هرگاه انسان در شئون جسمی، فکری، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تن به معیارهای الهی داد خدا نیز دست او را می گیرد و او را به مقصد می رساند و این چنین است که هدایت به عنوان هدف نهایی تحقق می یابد. هدایت به عنوان هدف نهایی گاه در قرآن با واژه ی رشد بیان می شود. رشد در فرهنگ قرآن به معنای هدایت استفاده شده است؛ پس هدایت به عنوان هدف نهایی مقصود این است که آدمی در هر مرحله از مراحل مقابل آن غی (گمراهی) است شئون خود آن را مدنظر قرار دهد و به سوی آن راه بپوید.

۲- طهارت و حیات طیبه

طهارت و نجاست برای اشیاء آن ها را از این حیث که موجب رغبت انسان یا کراهت او باشد مورد توجه قرار می دهد. گاه چیزی بر اشیاء عارض می شود که موجب تغییر صفات رغبت انگیز آن ها می شود. عمده ی این صفات سه چیز است: رنگ، بو، طعم.

اگر هر یک از این سه ویژگی در یک جسم به نحوی تغییر کند که موجب کراهت گردد آن شیء از حیثه ی استفاده رغبت انسان خارج می شود. این معنا عمدتاً در محسوسات به کار می رود اما استعمال واژه های طهارت و نجاست در قرآن از حد محسوسات فراتر رفته و همین معنای محسوس برای امور عقلی نیز بکار رفته است. بنابراین در اسلام در همه معارف و اصول اخلاقی و احکام مسأله طهارت و نجاست استفاده می شود. در اسلام اصل توحید طهارت کبری معرفی شده است و اگر کسی به خدا شک بورزد طهارت وجودی خویش را از دست داده است. سایر معارف و احکام اسلامی نیز طهارات محسوب می شوند و به هر میزان نسبت به آن ها التزام وجود داشته باشد طهارت بیشتری در انسان حاصل می شود، طهارت به این معنای وسیع که

شامل اعتقادات و اخلاق و اعمال می شود یک هدف نهایی در تربیت اسلامی است. از این هدف به عنوان حیات طیبه نیز یاد شده است. حیات طیبه به معنی زندگی پاک است و همچون طهارت همه ی شئون انسانی را در بر می گیرد و این همان ارتباط طولی است که بین اهداف نهایی و اهداف واسطی برقرار است.

۳- تقوا

تقوا از وقایه است و وقایه یعنی حفظ یک شیء از آنچه به آن آسیب می رساند. تقوا یعنی نفس تحت محافظت قرار گیرد تا به ارتکاب گناه یا خطا دچار نشود. مراتب این محافظت متفاوت است که در مرتبه اول فرد دچار لغزش می شود پس از آن بلافاصله خود را باز می یابد استغفار می کند و بر لغزش خود اصرار نمی ورزد (تقوا پس از لغزش). در مرتبه ی دوم محافظت هشیارانه تر است و فرد به محض وسوسه ی لغزش بر آن چیره می شود و مرتکب گناه نمی شود (تقوا به هنگام فکر به لغزش). در مرتبه سوم دامنه ی محافظت بسیار گسترده تر از آن است که محدود به محافظت پس از لغزش یا پیش از لغزش شود. در این مرتبه نه تنها فکر لغزش در او راه نمی یابد بلکه به محاسبه و نظر در اعمال صالح خویش پرداخته، آنها را از حیث نقایص و عدم اخلاص مورد توجه قرار می دهد.

مراتب محافظت }
محافظت هنگام لغزش
چیره شدن بر خود به محض لغزش
بازبینی و اصلاح دستاوردها

بلکه شخص حتی تصور گناه را نیز نمی کند و محافظت، محافظتی است در حد بازبینی و اصلاح نتایجی که فرد بپشت سر گذاشتن مراتب قبلی تقواکسب کرده است. پس تقوا در مرحله ی نخست محافظت از گناه و مبادرت به عمل صالح معنا می شود. و در مرحله پایانی و حد اعلای تقوا به معنای محاسبه و اصلاح اعمال صالحی که در اثر تقوای نخست به دست آمده می باشد. این مرتبه نهایی از تقوا نیازمند آن است که شخص با دقت در اعمالش به محاسبه پردازد و آنها را از حیث نقایص و عدم اخلاص مورد توجه قرار دهد و به اصلاح و جبران آنها اقدام کند.

انسان باید در تمام شئون خویش به سمت تقوایی راه بجوید که با داشتن آن بتواند اعمال خود را خالصاً برای خدا انجام دهد. به عبارتی دیگر در سرتاسر راه خدا با تقوا همراهیم و اصولاً این راه را باید با پای تقوا پیمود. از این منظر تقوا بیش تر به معبد می ماند تا منزل، پس هنگامی که از تقوا به عنوان یک هدف نهایی سخن می

گوییم مقصود مرتبه ی اعلاء آن است و الا اصل تقوا دارای پایانی نیست. تقوایید در همه ی شئون انسان حضور داشته باشد لهذا ارتباط آن با شئون انسان ارتباط طولی است.

۴- قرب و رضوان

قرب به معنای نزدیکی به خداست. در قرب انسان به خدا نزدیک می شود، اما خدا همواره به انسان نزدیک است آن هم در برترین حد نزدیکی، راز مسأله در این است که ماهیت نزدیکی و دوری انسان به خدا مربوط به توجه و عدم توجه او به خداست. «انسان در دست خداست» اگر انسان متوجه این معنا باشد نزدیکی برای او حاصل می شود و اگر متوجه نباشد، دور می شود. هر قدر توجه انسان به خدا عمیق تر و پایدارتر باشد و به هر میزان که انسان بیشتر احساس حضور در محضر خدا را داشته باشد، قرب افزون تری ایجاد می شود. نماز برترین نوع توجه و ذکر نسبت به خداست و در خود نماز نیز، سجده به سبب اینکه بلندترین قله ی تذلل را به نمایش می گذارد بالاترین میزان قرب را فراهم می آورد. به هر حال قرب و اوج رسیدن به این مقام و همان رضوان الهی است که از اهداف تربیت است اوج قرب رضوان است و مقصود از رضوان توجه به خداست.

۵- عبادت و عبودیت

هدف غایی از خلقت انسان عبادت است. تربیت انسان باید نیل به این غایت را میسر سازد، پس عبادت هدف غایی تربیت نیز هست. عبادت چیست؟ حقیقت عبادت، عبارت از آن است که انسان خود را در برابر ربّ خویش، در مقام مملوکیت و مربوبیت قرار دهد. پس حقیقت عبادت، عبودیت است. عبودیت به این معناست که انسان خدا را رب و مالک و مدبر خویش بگیرد. عبودیت با حریت (از غیر خدا) همراه است. خواه این غیر، هوای نفس باشد یا هوای خلق. حد عبودیت یکی کبر است و دیگری شرک و هرکس به این دو حد نزدیک شود، از عبودیت بیرون می رود. پس به یک معنا می توان گفت که هدف خلقت عبودیت است نه عبادت و هدف تربیت ساختن «عبد» است نه «عابد». زیرا می توان عابد بود و عبد نبود چنان که شیطان شش هزار سال عبادت کرد، اما تنها عابد بود نه عبد.

عبد کسی است که تنها و تنها، خداوند را ربّ خویش بداند و عبادت طریقی است که انسان را به این معرفت ربوبی می رساند. پس یکی از اهداف غایی تربیت، عبد ساختن انسان است. این هدف با اهداف واسطی ارتباط طولی دارد، یعنی باید سایه ی آن بر یک اهداف مزبور افکنده شود.

اثر عبد بودن در هر یک از شئون انسان چنین آشکار می شود که در شأن جسمی و غریزی، انسان را از اتباع شهوات بازمی دارد، در شأن فکری و عقلی او را برآن می دارد که علم را عطیه الهی بداند و مایه ی خشیت از خدا؛ در شأن اخلاقی و اجتماعی، اراده و علو و برتری جویی را از او می ستاند؛ در شأن اقتصادی او را بر مالک دیدن خدا و در شأن سیاسی بر حاکم دیدن او فرامی خواند.

رابطه ی اهداف غایی با یکدیگر

بین واژگانی که بیانگر اهداف غایی هستند وحدت مصداقی برقرار است. عبودیت هدف غایی تربیت اسلامی است و غرض آن است که آدمی، عبد خدا شود. از این رو بالاترین وصفی که در قرآن برای پیامبر اکرم (ص) به کار رفته است «عبد» است.

عبد شدن به معنای خروج از دایره ی حاجتمندی نیست و اصولاً چنین خروجی برای آدمی میسر نیست، حاجتمندی ذات اوست و او همواره چنین بوده است و خواهد بود. عبد از حاجت خارج نمی شود بلکه از توهم می رهد؛ توهم های برخاسته از حاجتمندی است که در تب این توهم های شیء بی جان را مبدأ و ملحقاً خود می بیند یا انسانی حاجتمند چون خود را متکا و مراد خویش می یابد.

با قرار گرفتن عبودیت در کانون اهداف غایی، سایر اهداف غایی، شئونی از آن را نشان می دهند و با آن، تنها اختلاف حیثی دارند. اگر عبودیت را از حیث اثری که در وجود آدمی به بار می آورد مورد توجه قرار دهیم، می توانیم آن را حیات طیبه و تقوا بنامیم. حیات طیبه نوعی زیستن با آثار حیاتی ویژه ی خود است و تقوا ناظر به نوعی شخصیت درونی است که در آن، حالات، احساسات، افکار و نیات، تحت ضبط و کنترل ویژه ای آرایش می یابند. حال اگر عبودیت را از حیث نیل آدمی به مقصد مورد نظر قرار دهیم، می توانیم آن را هدایت و رشد بنامیم. در این دید نکته آن است که آیا انسان در برهوت دنیا به مقصد رهنمون خواهد شد و از آن جان سالم به در خواهد برد (فوز و سلام). از این حیث، عبودیت، همان هدایت و رشد است. و سرانجام اگر عبودیت را از حیث نیل به مقصود و مجرب در نظر آوریم، می توانیم آن را قرب و رضوان بنامیم. از این رو خداوند کسی را که در جست و جوی قرب و رضوان باشد عبد می نامد و او را در شمار عباد در می آورد.